ویژگی‌های مخالفان حق و عدالت

منصور حسینی

چرا و بـا چه انگیـزه‌ای برخی‌ها به سـتیز با حق برمی‌خیزند و اجازه نمی‌دهند تا عدالت در جامعه و جهان برقرار شـود؟ مگر نه این است که حق و عدالت، اموری کمالی و پسندیده از سـوی هر انسان خردمندی است و انسـان سالم، آنها را به عنوان اموری فطری می‌پذیرد و بدان گرایش دارد.

چه علل و عواملی در درون شـخصیت آدمی شکل می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد تا شـخص برخلاف طبیعت و فطرت کمال‌جو و کمال‌خواه، گام بردارد و به مبارزه با حق و عدالت برخیزد و باطل و بی‌عدالتی را بپسـندد و برای تحقق آن در جامعه تلاش کند؟ نویسنده در این مطلب بر آن است تا تحلیل قرآن را از علل و عوامل روان‌شناختی ستیز با حق و عدالت را تبیین کند.

حق و عدالت، مطلوب فطری

اموری در جهان به عنوان امور فطری دانسته شده که در حقیقت به معنای ذاتی و لوازم ذات انسـانی می‌باشد. در قرآن بسیاری از گرایش‌های آدمی به امری درون ذاتی انسان نسبت داده شده است. این بدان معناست که خداوند انسـان را به‌گونه‌ای آفریده که این امور، ذاتی و یا از لوازم ذات باشد. شباهت این امور همانند چربی برای روغن است؛ چرا که چربی از ذاتی روغن است و اگر چربی را از روغن برداریم، روغن مفهوم خود را از دست می‌دهد. امور فطری در بشر نیز این‌گونه است. بنابراین نمی‌توان انسانیت انسان را بی‌این امور فطری اثبات کرد.

از جمله امور فطری که در انسان بر اساس آموزه‌های قرآنـی وجـود دارد می‌توان به خداپرسـتی، دینداری، کمال‌خواهی، نقص‌گریزی، حقیقت‌جویی و عدالت‌خواهی اشاره کرد. بنابراین هر انسان سالم بر سبب فطرت ذاتی خویـش به این امور گرایش دارد و عدالت‌سـتیزی و یا حق‌سـتیزی از امور مخالف فطرت و امری استثنایی در بشر است. به این معنا که اگر فطرت انسانی به هر دلیل درونی و بیرونی، حالت طبیعی و فطری خود را از دست دهد، گرایش به ضد امور فطری می‌یابد و در جهت خلاف طبیعت حرکت می‌کند. این همان چیزی است که در قرآن از آن به هبوط و سـقوط یاد شده و گمراهی نامیده شده است. در مقابل، حرکت در مسیر فطرت، عروج، هدایت، رشـد و مانند آن دانسته شده که موجبات دستیابی به کمالات مطلقی را برای آدمی فراهم می‌آورد. مسیری که انسـان در فطرت خویش می‌رود، همان صراط مستقیم است که در قالب شریعت برای رسیدن به حقیقت مطلق تبیین و تعریف شده است.

بنابراین، هر انسـانی بر پایه ذات و فطرت و طبیعت خویش به سـوی حق و عدالت گرایش داشته و از باطل و بی‌عدالتی گریزان است؛ چون آن را ضد فطرت خویش می‌یابد و به طور طبیعی از آن بیزار و گریزان است و آن را ضد کمال‌جویی مطلق خود می‌یابد.

بیمار دلی، عامل مخالفت با حق و عدالت

از آموزه‌های قرآنی این معنا به دست می‌آید که انسان‌ها تا زمانی که دارای قلبی سـلیم هستند، در همان مسیر فطرت گام برمی‌دارند و بر صراط مستقیم انسانیت به سوی حق و عدالت می‌روند؛ اما هنگامی که به علل و عواملی بر دل‌هایشان زنگار می‌نشیند و تیره و تار می‌شود یا پرده‌ای بر دل می‌افتد و یا دریچه ادراکی و فهم و شناختشان بسته و مهر می‌شود، آنگاه دیگر در مسیر عدالت و حق نمی‌روند

اینکه خداوند در بسیاری از آیات و نیز آیه ۷ سوره نوح از استکبارورزی به عنوان عامل بزرگ حق‌گریزی و حق‌سـتیزی مردمان در طول تاریخ سخن به میان می‌آورد، از آن روست که تکبر و خودبزرگ‌بینی و استکبار و تکبرورزی در عمل اجتماعی، شخصیت افراد را به گونه‌ای می‌سازد که نمی‌تواند حقیقت و عدالت را بپذیرد، به ویژه اگر این ایمان‌آوری و پذیرش موجب شود که با دیگران در یک تراز قرار گیرند.

و در زمره نسان‌های دین‌ستیز، حق و عدالت‌گریز بلکه حق و عدالت‌ستیز در می‌آیند.

در فرهنگ قرآنی، قلب یـا همان روح و جان آدمی مهم‌ترین ابزار شناختی و ادراکی است که با کمک عوامل و ابزارهای شناختی چون حواس ظاهری و باطنی از چشم و گوش تا قوه خیال و قوه مصوره و متخیله، جهان درون و بیرون از ذات را می‌شناسد و بر اساس بنیادهای فطری به سنجش و ارزیابی امور می‌پردازد و موقعیت خود را در جهان شناسایی و مسیر خود را بازیابی و مشخص می‌کند و در آن حرکت می‌کند. بنابراین، قلب مهم‌ترین جایگاه را در میان قوای انسانی در اختیار دارد، چرا که بی‌هرگونه شناخت و تحلیل درست داده‌ها نمی‌توان موقعیت خویش را شناسایی و ارزیابی کرد و جهت درست و مناسب را یافت.

هرگونه اختلال و تغییر و تبدیلی در قلب به معنا و مفهوم از دست رفتن مهم‌ترین ابزار انسانی در مسیر کمال‌یابی و کمال‌جویی است. بر همین اساس است که خداوند در قرآن بر محافظت بر قلب و حفظ سلامت فطری و طبیعی آن تاکید می‌کند و از مردمان می‌خواهد تا با پرهیز از خواسته‌ها و هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی از ابتلای قلب به بیماری‌ها و زنگارگرفتگی‌ها و مهرشدگی‌ها جلوگیری کنند؛ چرا که قلب این آمادگی را داراست تا با تاثیرپذیری از الهامات تقوایی و یا فجوری به دو سمت متضاد حرکت کند و قدرت تحلیل خـود را افزایش یا کاهش دهد. به این معنا که قلب می‌تواند در یک فرآیند رشدی به چنان کمالی دست یابد که همه هستی از باطن و ظاهر و عالم شهادت و عالم غیب را مشاهده حضوری کند و یا آنکه در فرآیندی همه توان و قدرت شناختی و تحلیلی خود را از دست دهد و از درک حقایق ساده نیز ناتوان شود.

از آنچه گفته شـد می‌تـوان دریافت که در هنگام بیماری و یا مهر قلوب، قلب چیزی را به دست نمی‌آورد، بلکه توان و قوای طبیعی خود را از دسـت می‌دهد. از این رو گرایش به باطل به معنای گرایش به هیچ است. در آموزه‌هـای قرآنی قلب بیمار و یا مهر شـده، اصولا ادراکـی از حقایق ندارد و چیزی را در خود نمی‌افزاید. این همان چیزی است که از آن به خسران یعنی زیان از سـرمایه تعبیر می‌شود؛ چرا که قلب بیمار و یا مهر شده، بخشـی یا تمام سرمایه‌های وجودی خود یعنی شـناخت حقایق و تحلیل وقایع را از دست می‌دهد و نمی‌تواند خوب را از بد و زشـت را از زیبا تشـخیص دهد. این بدان معنا خواهد بود که قلب بیمار و یا مهر شـده، دیگر قدرت جداسازی و تشخیص حق از باطل

اشـــراف به ســـبب بهره‌هایی که از ظلم و بی‌عدالتی و حق‌ستیزی می‌برند همواره در برابر حق و حق‌جویان قرار می‌گیرند و به اشکال مختلف مانع تراشی می‌کنند. گاه سخن از سحر و جادوگری می‌گویند و گاه با بهره‌برداری از اموال و زینت‌های خویش دیگران را وسوسه می‌کنند و به جرگه مخالفان می‌کشانند و گاه دیگر مؤمنان را اراذل و طبقات پست یا کم‌خردان معرفی می‌کنند.

را از دسـت می‌دهد و نمی‌تواند پرتو بر مسائل افکند و وضعیت هر چیزی را روشن سازد. بنابراین، تنها کسانی که به هر علت و دلیلی، قلب‌های خویش را آلوده و یا زنگار بر دل‌ها نشـانه و یا بر آن مهر نهاده‌اند، از فطرت سالم و عقل سلیم دور افتاده و قدرت تشخیص و تحلیل حق از باطل و بی‌عدالتی از عدالت و زشـت از زیبا و بد از خوب را از دست داده و به مخالفان حق و عدالت پیوسته‌اند.

بیماردلان همواره با شایعه و تهمت خود را زنده نگه می‌دارند و حضور خود را در جامعه تثبیت می‌کنند. جوسازی و تبلیغات سوء بیماردلان اجازه نمی‌دهد تا مردمان به‌سادگی حق را بشناسند و در کنار آن قرار گیرند. نفاق و دورویی ویژگی این بیماردلان اسـت که در آیات قرآن به آن اشاره شده و شیوه‌های عملشان در کنار بازخوانی روان‌شناسی شخصیتشان بیان گردیده است.

خصوصیات اخلاقی مخالفان

خداوند درباره خصوصیات روان‌شناختی مخالفان حق و عدالت به اموری اشـاره می‌کند که موجب بیماردلی، زنگاردلی و مهرخوردگی دل می‌شود.

عدم تعادل

یکی از این خصوصیات عدم تعادل شـخصیت این افراد است. خداوند در آیاتی به این نکته اشاره می‌کند که مخالفان، مردمانی نامتعادل هسـتند و همواره به گروه و دیگران وابسته و از استقلال شخصیت برخوردار نیستند. به این معنا که «دیگران مهم» به آنها می‌آموزند که چگونه فکر کنند و چگونه عمل و رفتار نمایند.

این وابسـتگی به اندازه‌ای است که عقل فطری را به کنار می‌زند و متاثر از دیگران مهم عمل می‌کند. از این رو خداوند از وابستگی و تقلید کورکورانه این افراد بی‌شخصیت سخن می‌گوید.از نظر قرآن، از مهم‌ترین موانع پذیرش حق و عدالت از سوی مخالفان، تقلید کورکورانه از دیگران مهم خود از جمله نیاکان است.(ابراهیم، آیات ۹ و ۱۰ و انبیاء، آیات ۵۱ تا ۵۵ و بقره، آیه ۱۷۰)

خودبزرگ‌بینی

خودبزرگ‌بینی و تکبر عامل دیگری است که شخصیت مخالفان حق و عدالت را شـکل می‌دهد. این افراد، معیار هر چیزی را خود قرار می‌دهند و هر آنچه خودپسندی و خودبزرگ‌بینی ایشان را ارضا نکند، به عنوان مانع تلقی کرده و با آن مبارزه می‌کنند.

خداونـد در آیـات ۱۱ و ۲۳ و ۲۵ سـوره مدثر به شـخصیت خودبزرگ‌بین ولید بن مغیره اشاره می‌کند و می‌فرماید که این تکبر و خودبزرگ‌بینی موجب شـده است تا تن به حقانیت اسلام ندهد و با آن مخالفت ورزد. خودبزرگ‌بینی که به شکل استکبار نسبت به دیگران در عرصه عمل اجتماعی و سیاسی بروز می‌کند، از مهم‌ترین عوامل بازدارنده ایمان‌آوری فرعون و دیگر مستکبران قوم ثمود و مانند آن بوده اسـت.(یونس، آیات ۷۵ و ۷۶ و نیز مؤمنون، آیات ۴۵ و ۴۶ و اعراف، آیات ۷۳ تا ۷۶)

اینکه خداوند در بسیاری از آیات از جمله آیات پیش گفته و نیز آیه ۷ سـوره نوح از استکبارورزی به عنوان عامل بزرگ حق‌گریزی و حق‌ستیزی مردمان در طول تاریخ سـخن به میان می‌آورد، از آن روست که تکبر و خودبزرگ‌بینی و استکبار و تکبرورزی در عمل اجتماعی، شخصیت افراد را به گونه‌ای می‌سازد که نمی‌تواند حقیقت و عدالت را بپذیرد، به ویژه اگر این ایمان‌آوری و پذیرش موجب شود که با دیگران در یک تراز قرار گیرند.

از این رو مخالفان، همترازی با مؤمنان دیگر طبقات را نمی‌پسـندند و شخصیت خود را برتر و فراتر از این می‌بینند که در یک امت قرار گیرند. این‌گونه است که گاه از مؤمنان طبقات دیگر اجتماعی به عنوان «اراذلنا بادی الرای» یاد می‌کنند و به خود اجازه نمی‌دهند که

خداوند در قرآن بر محافظت بر قلب و حفظ سـلامت فطری و طبیعی آن تاکید می‌کند و از مردمان می‌خواهد تا با پرهیز از خواسـته‌ها و هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی از ابتلای قلب به بیماری‌ها و زنگارگرفتگی‌ها و مهرشـدگی‌ها جلوگیری کنند؛ چرا که قلب این آمادگی را داراست تا با تاثیرپذیری از الهامات تقوایی و یا فجوری به دو سمت متضاد حرکت کند و قدرت تحلیل خود را افزایش یا کاهش دهد.

بـا آنان در یک ردیف قرار گیرند. بنابراین در مخالفت با این همترازی و نادیده گرفته شـدن خودبزرگ‌بینی آنان می‌گویند: فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ؛ اشـراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح، مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم؛ بلکه شما را دروغگو تصور می‌کنیم!» (هود، آیه ۲۷) و گاه دیگر، مؤمنان طبقات دیگر را به عنوان سـفیه یاد می‌کنند و به خود اجـازه نمی‌دهند تا در یک طبقه با ایشـان باشند: و چون به آنان گفته شود: «همان‌گونـه که مردم ایمان آوردند، شـما هم ایمان بیاورید»، می‌گویند: «آیا همان‌گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟» آگاه باشـید که آنان همان کم‌خردانند ولی نمی‌دانند. (بقره، آیه ۱۳)

اشرافی‌گری

خداوند به مسئله اشرافیت به عنوان عامل بازدارنده حق و عدالت توجه می‌دهد؛ چرا که اشرافیت گاه به عنوان یک فرهنگ در بخشی از اقشار جامعه عمل می‌کند. فرهنگ اشرافی حاوی مسائلی است که شخصیت اجتماعی و روحی و روانی افراد جامعه اشرافی را می‌سازد.

لذا وقتی از فرهنگ اشرافی سخن به میان می‌آید، به معنای مجموعه بینش‌ها و نگرش‌ها و آدابی است که در بسـیاری از موارد شخصیت منفی و غیرسازنده‌ای ایجاد می‌کند. این فرهنگ به جای آنکه عامل رشد و بالندگی اشـخاص آن طبقه و قشر اجتماعی شـود، عامل مهم بازدارنده می‌باشـد. از این رو در قرآن هرگاه از اشرافیت سخن به میان می‌آید، مقصود یک قشر اجتماعی نیست، بلکه یک فرهنگ طبقه ممتاز اجتماعی است که بیشترین مانعیـت را در برابر حـق و عدالت و پیامبران منادی آن ایجاد می‌کنند.

اشـراف به سبب بهره‌هایی که از ظلم و بی‌عدالتی و حق‌سـتیزی می‌برند، همواره در برابر حق و حق‌جویان قرار می‌گیرند و به اشـکال مختلف مانع‌تراشی می‌کنند. گاه سخن از سـحر و جادوگری می‌گویند(اعراف، آیات ۱۰۳ تـا ۱۰۹) و گاه با بهره‌برداری از اموال و زینت‌های خویش دیگران را وسوسه می‌کنند و به جرگه مخالفان می‌کشانند(یونس،آیه ۸۸) و گاه دیگر مؤمنان را اراذل و طبقات پست یا کم‌خردان معرفی می‌کنند.

از این رو اشـرافیت به عنوان یک فرهنگ، همواره در برابر عدالت و حقیقت بوده اسـت و در طول تاریخ اجازه نداده است تا حق و عدالت به‌راحتی خود را آشکار سازد. (اعـراف، آیـات ۵۹ تا ۶۳ و نیز هود، آیـات ۲۵ تا ۲۷ و مؤمنون، آیات ۲۳ تا ۲۵)

القائات‌شیطانی

از دیگر عواملی که مانع حق‌جویی و عدالت‌خواهی افراد می‌شود و آنان را به جنگ حق و عدالت می‌کشاند، القائات شیطانی و تاثیرپذیری از آن است.

این افراد به سـبب اینکه خواسته‌های نفسانی را بر خود چیره ساخته‌اند، با هر آنچه که خواسته‌های نفسانی و ارضای آن را محدود سازد مخالفت می‌کنند.

همین پیروی از هواها و خواسته‌های نفسانی، آنان را به دام شیطان می‌افکند و متاثر از القائات شیطانی، تحلیل نادرستی از مسائل می‌کنند و در مسیری گام برمی‌دارند که آن خواسته‌های نفسانی را ارضا کند.

این‌گونه است که سخنان باطل شیطان را که آراسته به حق و حقانیت است، به عنوان عامل و ابزار پاسخگویی به نیازهای نفسـانی می‌یابند و در پی آن می‌روند.(انعام، آیات ۱۱۲ و ۱۱۳ و حج، آیات ۵۲ تا ۵۴)

ممانعـت اقوام و افراد کافر، نیـز مانع جدی در برابر انسان‌هاست، چرا که شخصیت بیمارشان، در دیگران تاثیر می‌گذارد و شخصیت متزلزل و بی‌ثبات را به دیگران منتقل می‌کند. از این رو در فرهنگ اسلامی نشست و برخاست با عالمانی که خدا را به یاد می‌آورند مورد تاکید قرار گرفته و از نشست و برخاست با بی‌خردان و بیماردلان و سخن گفتن با آنان نهی شده است.

البته از نگاهی دیگر، اقوام کافر به سبب ایجاد گفتمان غالـب، اجازه نمی‌دهند تا گفتمانی رقیب شـکل گیرد. این‌گونه اسـت که دیگران را ناخودآگاه در یک بمباران تبلیغاتی به سوی افکار و اندیشه‌های خود می‌کشانند و اجازه نمی‌دهند تا بر پایه فطرت و عقل سلیم گام بردارند. (ابراهیم، آیه ۹)

از ایـن رو می‌توان گفت که جامعه‌گرایی بشـر گاه خود عامل بازدارنده از حرکت در مسیر فطرت می‌شود، چنان که تقلید در دو نقش مثبت و سـازنده و منفی و بازدارنده عمل می‌کند و به همان اندازه که برای تعالی و کمال بشر مفید اسـت می‌تواند زیانبار شود و تقلید کورکورانه به دور از هر گونه اسـتدلال و برهان را سبب شود.

بیماردلان همواره با شایعه و تهمت خود را زنده نگه می‌دارند و حضور خـود را در جامعه تثبیت می‌کنند. جوسـازی و تبلیغات سوء بیماردلان اجازه نمی‌دهد تا مردمان به‌سـادگی حق را بشناسند و در کنار آن قرار گیرند. نفاق و دورویی ویژگی این بیماردلان اسـت که در آیات قرآن به آن اشـاره شده و شیوه‌های عملشان در کنـار بازخوانی روان‌شناسی شخصیتشـان بیان گردیده است.

به عنوان نمونه در آیات نخست سوره بقره و نیز آیه ۸ سوره مجادله و ۱۱ سوره نور و ۶۱ سوره توبه به گوشه‌هایی از روان‌شناسـی شخصیت بیماردلان توجه داده شده که اجازه نمی‌دهند تا حقیقت آن گونه که باید و شاید تجلی کند و عدالت در جامعه اجرائی شود و گرایش مردمان بدان به طور طبیعی صورت پذیرد.

بیان همه ابعاد شخصیت بیماردلان و مخالفان حقیقت و عدالت در این نوشـتار کوتاه شدنی نیست، از این رو به همین مقدار بسنده می‌شود.

اختیـــار پذیرش دیـــن و تهدید به جهنم

شبهه: مگر خود قرآن نمی‌گوید: «لا اکراه فی الدین»؛ پس چرا همواره مخالفان خود را با جهنم تهدید می‌کند؟ آیا این تهدیدها چیزی غیر از اجبار بر دین است؟

پاسـخ: آیات متعددی از قرآن نشان می‌دهند که خداوند نمی‌خواهد کسی به‌اجبار مسلمان شود. از سوی دیگـر، در آیات فراوانـی از قرآن افـرادی که حاضر به دست‌کشـیدن از شرک و کفر و مسلمان‌شدن نیستند، با عذاب جهنم تهدید شده‌اند. در این نوشتار دو دسته از آیات بررسی می‌شود که آیا با هم تعارض دارند یا تعارضی نیست و یکی دیگری را نفی نمی‌کند.

پروردگار به انسان برای پذیرفتن یا نپذیرفتن دین اسلام اختیار داده است و بروشنی سرانجام دو راه اسلام و غیر آن را بیان کرده اسـت. انسان در انتخاب هر یک از این مسیرها آزاد است؛ اما زمانی که راهی را برگزید، در برابر نتایج و عواقب آن، مجبور است و اختیاری ندارد. این وضعیت را می‌توان به پزشکی تشبیه کرد که به بیمارش می‌گوید: «اگر سیگار را کنار بگذاری، مشکلات ریه‌ات برطرف می‌شود؛ اما اگر به کشیدن آن ادامه دهی، به سرطان ریه مبتلا خواهی شد». آگاهی‌بخشی درباره سرطان، نه به معنای تهدید بیمار است و نه اجبار او به ترک سیگار.

معنای نبود «اکراه» در دین

پذیرش دین امری قلبی و اعتقادی است و نمی‌توان با زور و اجبار، ایمان را در دل کسـی ایجاد کرد. ایمان و عقیده امری درونی است که تنها با منطق، استدلال و اختیار حاصل می‌شـود. «اکراه» در این‌جا به معنای وادارکردن کسی به کاری است که بدان رضایت نداشته باشد. خداوند افزون بر اینکه انسان را با عقل و اختیار آفریده است، راه خیر و شر و عاقبت هر کدام را هم به او نشان داده است.

انسـان باید با اختیار خود تصمیـم بگیرد که کدام را انتخاب می‌کنـد؛ البته هر انتخابی لوازم و پیامدهایی دارد که باید بناچار مسئولیت آنها را پذیرفت؛ برای مثال پزشک بدون اینکه انسان را مجبور به ترک سیگار کند، به او می‌گوید: اگر به کشیدن دخانیات ادامه بدهی، سرطان خواهی گرفت. در چنین وضعیتی او اختیار دارد که یا به حرف او گوش کند یا با ادامه مصرف دخانیات به سرطان مبتلا شود.

ارتباط خبر دادن از جهنمی شدن کافران و مشرکان با مجبورکردن آنان

فـرض کنید بیماری واگیرداری در کشـور پخش و منجر به مرگ شـمار زیادی از مردم شـده است. دولت برای جلوگیری از مرگ‌ومیر مردم، واکسیناسیون عمومی را آغاز می‌کند. آیا اگر دولت به مردم بگوید: ما کسـی را مجبور نمی‌کنیم واکسـن بزنند؛ اما اگر واکسن نزنید، با توجه به گسـترش بیماری و سرعت پخش آن، کسانی که واکسـن نمی‌زنند، حتماً مریض خواهند شد و پس از تحمل درد و رنـج فراوان، خواهند مرد. بدتر اینکه ما نمی‌توانیم جسدشان را به خانواده‌هایشان تحویل دهیم و مجبوریم برای جلوگیری از انتشار بیشتر بیماری، بدن آنان را بسوزانیم. آیا بین گفته‌های دولت تعارض و تناقض وجـود دارد؟ آیا می‌توان گفت: دولت از یک‌سـو مدعی است من کسی را مجبور نمی‌کنم؛ اما از سوی دیگر، مدام مردم را به مریض‌شدن و مردن و آتش زدن جسد تهدید می‌کند و می‌خواهد آنان را مجبور به واکسن زدن کند؟ به روشنی مشخص است که اولاً دولت مردم را مجبور به واکسن‌زدن نکرده اسـت؛ زیرا مجبورکردن به این است که مثلاً دست‌وپای آنان را بگیرد و بدون اینکه خودشان راضی باشند، به آنان واکسن بزند و دولت چنین کاری را نکرده است؛ ثانیاً خبر دادن دولت از عاقبت واکسن‌نزدن به هیچ‌وجه به معنای مجبورکردن مردم نیسـت، بلکه هشدار دادن به آنان است تا متوجه سرانجام واکسن‌نزدن بشـوند و با اطلاع کامل تصمیم بگیرند و بعد نگویند: ما نمی‌دانستیم و اگر دولت به ما می‌گفت که چه سرانجام شوم و وحشتناکی در انتظار ماست، حتماً واکسن می‌زدیم.

مسئلهٔ اجباری‌نبودن مسلمان‌شدن و با این وجود، ذکر آیات عذاب جهنم در قرآن نیز دقیقاً مشابه همین مثال است. خدا با هر نوع اجبار در پذیرش اسلام مخالف است؛ اما زیر بار حرف حق نرفتن و پیروی از باطل، آثار شومی از جمله جهنمی‌شدن دارد. خداوند از باب اتمام حجت و برای اینکه کسی در ادامه نگوید من نمی‌دانستم، بارها و به شـیوه‌های مختلف، آثار شوم کفر و شرک و در یک کلمه پیروی از باطل را گوشزد کرده است.

نکته مهم دیگری که نباید فراموش کرد این است که جهنمی‌شدن، اثر کارهای بد ماست و ارتباطی با خدا ندارد؛ ازاین‌رو نمی‌توان گفت خدا مردم را جهنمی کرد؛ چنان‌که بیمارشـدن و مردن، اثر بیماری است و ارتباطی با دولت ندارد؛ بنابراین نمی‌توان گفت دولت مردم را بیمار کرد و به کشتن داد. شاید برخی بگویند اگر خداوند جهنم را خلق نمی‌کرد، دیگر کسی جهنمی نمی‌شد و این یعنی خدا در جهنمی‌شـدن مردم نقش دارد؛ اما این تصور کاملاً غلط است و مثل این است که کسی بگوید: اگر دولت بیمارستان، تیمارستان، پرورشگاه و زندان را نمی‌ساخت، دیگر کسی بیمار، دیوانه، بی‌سرپرست و مجرم نمی‌شد؛ بنابراین دولت مردم را مریض، مجنون، بی‌سرپرست و بزهکار کرده است.

حقیقت این است که پندار، گفتار و کردار بد به‌مرور شخصیت انسان را بد و سرشت او را آلوده می‌کند و چنین شخصی هر جا برود، آنجا را نیز بد و آلوده می‌کند. به عبارت ساده‌تر، بدان هرجا که بروند، آنجا را نیز جهنم می‌کنند، حتی اگر بهشت باشد؛ چنان‌که خوبان هرجا بروند، آنجا را نیز بهشـت می‌کنند، حتی اگر جهنم باشد. چنان‌که افـراد تمیز هرجا بروند، آنجا را تمیز می‌کنند؛ حتی اگر کثیف‌ترین جای عالم باشـد و افراد کثیف هرجا بروند، آنجا را کثیف می‌کنند؛ حتی اگر تمیزترین جای دنیا باشد.

حقیقت این است که پندار، گفتار و کردار بد به مرور شخصیت انسان را بد و سرشت او را آلوده می‌کند و چنین شخصی هر جا برود، آنجا را نیز بد و آلوده می‌کند. به عبارت سـاده‌تر، بدان هرجا که بروند، آنجا را نیز جهنم می‌کنند، حتی اگر بهشت باشد؛ چنان‌که خوبان هرجا بروند، آنجا را نیز بهشت می‌کنند، حتی اگر جهنم باشد.

جهنمی شدن، اثر کارهای بد ماست و ارتباطی با خدا ندارد از ایـن رو نمی‌تـوان گفت خدا مـردم را جهنمی کرد چنان‌که بیمار شدن و مردن، اثر بیماری است و ارتباطی با دولت ندارد؛ بنابراین نمی‌توان گفت دولت مردم را بیمار کرد و به کشتن داد.

نتیجه:

پروردگار به انسـان برای پذیرفتن یا نپذیرفتن دین اسـلام اختیار داده است و بروشنی سرانجام دو راه اسلام و غیر آن را بیان کرده است. انسان در انتخاب هر یک از این مسـیرها آزاد است؛ اما زمانی که راهی را برگزید، در برابر نتایج و عواقب آن، مجبور اسـت و اختیاری ندارد. این وضعیت را می‌توان به پزشـکی تشـبیه کرد که به بیمارش می‌گوید: «اگر سیگار را کنار بگذاری، مشکلات ریه‌ات برطرف می‌شود؛ اما اگر به کشیدن آن ادامه دهی، به سـرطان ریه مبتلا خواهی شد». آگاهی‌بخشی درباره سـرطان، نه به معنای تهدید بیمار است و نه اجبار او به ترک سیگار.

برای مطالعه بیشتر:

- جـواد ایروانی؛ «آزادی یـا اجبار عقیده در موازنه میان «لا اکراه فی‌الدین» با آیات قتال»؛ تحقیقات علوم قرآن و حدیث، دوره ۱۴، ش ۳۴، مرداد ۱۳۹۶ ش، صص ۳۱ ـ ۵۷.

هادی غلامرضایی

چراغ راه

تحقق حق‌گرایی با اعتدال

قال الامام علی(ع): «من ترک القصد جار».

امام علی(ع) فرمود: کسی که میانه‌روی و اعتدال را ترک کند، از راه حق منحرف می‌گردد.[1]

۱- نهج‌البلاغه- نامه ۳۱

حکایت خوبان

لزوم رعایت اعتدال در سبک زندگی اقتصادی

امام صادق(ع) فرمود: فکر می‌کنی اگر خداوند به کسـی چیزی داده، به این خاطر اسـت که او در پیشگاه خدا احترام دارد؟ و اگر به کسـی چیزی نداده، به این دلیل اسـت که او در نظر خدا کوچک و بی‌مقدار اسـت؟ نه! (این‌طور نیست) بلکه مال و ثروت متعلق به خدا است که نزد انسان به امانت می‌گذارد و به انسان‌ها اجازه می‌دهد که با رعایت میانه‌روی بخورند و بپوشند و ازدواج کنند، و وسیله سواری، سـوار شوند و اضافه آن را به مؤمنان نیازمند بدهند و به این وسیله، آنها را از پریشانی رها کنند. پس هرکس چنین کند، آنچه می‌خورد و می‌نوشد و سوار می‌شود و ازدواج می‌کند، حلال است و هرکس از این حد تجاوز کند، بر او حرام اسـت. آیا خیال می‌کنی اگر خداوند مالی را به امانت به کسی بدهد، او حق دارد اسبی را به ده‌هزار درهم بخرد، در حالی که اسب بیست درهمی هم برایش کافی است؟ و حال آنکه خداوند فرموده است: «ولاتسرفوا انه لایحب المسرفین» اسراف نکنید که خداوند اسرافکاران را دوست ندارد.»[1]

۱- بحارالانوار، ج۷۲، ص۳۰۴، ح۶

پرسش و پاسخ

تکنیک‌های جنگ روانی (۱)

پرسش:

در جنـگ روانی، گروه‌های متخاصم چه تکنیک‌هایی را برای تاثیرگذاری روانی بر طرف مقابل مورد اسـتفاده قرار می‌گیرد؟

پاسخ:

اهمیت و سابقه جنگ روانی

جنگ روانی از یک پیشینه طولانی به درازای عمر بشر برخوردار است. ابلیس با یک عملیات روانی حضرت آدم(ع) را وادار کرد تا از آن شجره ممنوعه تناول کند. امروزه جنگ روانی که نهایتا به تغییر نگرش و رفتار افراد یک جامعه بینجامد بیش از روش‌های فیزیکی و جنگ سـخت مورد استقبال رجال سیاسی جوامع قرار می‌گیرد. به بیان دیگر جنگ روانی در گفتمان امنیت ملی کشـورهای جهان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده است، و بنا به ضرورت مقتضیات زمان بودجه‌ها و سرمایه‌های کلانی برای پیشبرد اهداف آن در دستورکار دولت‌های مختلف در سراسر جهان قرار گرفته است.

اهداف جنگ روانی

باید توجه داشت که هدف اصلی از اعمال جنگ روانی که امروزه با عنوان عملیات روانی مورد توجه ویژه دولتمردان سراسـر جهان قرار گرفته، تضعیف روحیه جامعه هدف و هدایت افکار عمومی آن به مسیری مشخص و از پیش تعیین شده است و معمولا این مسیر فکری، تـوأم با تکنیک‌های متعدد و متنوع جنگ روانی و عملیات روانی است.

بنابراین هدف اصلی و غایی از اعمال جنگ روانی تغییر رفتاری و فکری افراد در راسـتای نیل به اهدافی مشخص و منفعت‌طلبانه است. اما جهت رسیدن به این هدف غایی، اهداف تفصیلی دیگری نیز برای عملیات روانی عنوان شده که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

۱- اختلاف‌افکنی و تشدید تضاد میان مردم و حکومت

۲- بی‌اعتبارسازی و ناکارآمد کردن سران حکومتی

۳- تحریف احساسات و عواطف ملی

۴- ایجاد دوقطبی‌سـازی‌های فرهنگی، سیاسـی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه هدف

۵-حمایت و تقویت احزاب و گروه‌های مخالف حکومت(اپوزیسیون)

۶- بزرگ‌نمایی و برجسته‌سازی نقاط ضعف و کمرنگ کردن و نادیده گرفتن نقاط قوت

۷- ایجاد یأس و ناامیدی در مردم نسـبت به حکومت و آینده سیاسی خود

انواع تکنیک‌های نوین عملیات روانی

به اذعان صاحب‌نظران علوم سیاسی و تحلیلگران حوزه رسانه و جنگ‌های ترکیبی(هیبریدی) تکنیک و تاکتیک‌های نوین عملیات روانی بسیار زیاد است و از مرز یکصد روش گذشته است.

امـا ما در میان تمام این تکنیک‌ها به برخی از اهم آنها به نحو اجمـال می‌پردازیم، در ضمـن با توجه بـه رویارویی جبهه غرب استکباری به سـرکردگی آمریکا و عاملیت اسـرائیل نژادپرست و نسـل‌کش این بحث از اهمیت و تاثیرگذاری بیشـتری برخوردار می‌باشد.

۱- تکنیک تکرار با قالب‌های متنوع

در ایـن روش از عملیات روانی، با تکرار زمان‌بندی‌شـده و در قالب‌هـای متنـوع و رنگارنگ، یک موضوع خـاص را تا زمانی که بـه القای کامل آن در ذهن مخاطب برسـد، روند آن را ادامه داده و آن مهـم را در ذهن افـراد جامعه هدف به صورت باثباب و ملکه درمی‌آورند.

۲- تکنیک برچسب‌زنی برای قلب واقعیت و حقیقت

امروزه در عملیات روانی با استفاده از این تکنیک و بهره‌گیری از القاب و تعابیر مثبت و منفی، مسیر افکار عمومی را در جهت موردنظر تغییر می‌دهند، بدان معنا که موضوعی منفی را با استفاده از واژه‌هایی نظیر آزادی‌خواهی، نجات‌بخشی، عدالت‌خواهی و حق‌طلبی و... مثبت جلـوه می‌دهند و موضوع مثبت را بـا به‌کارگیری کلماتی همچون تروریسـت، مرتجع، متحجر، ضدتجدد و سنتی و... به سمت‌وسوی منفی در اذهان و افکار عمومی سوق می‌دهند.

(ادامه دارد)

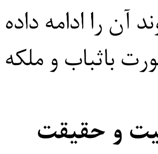

سلوک عارفانه

انطباق آموزه‌های دینی با نیازهای واقعی و فطری

(لزوم) انطباق با نیازهای واقعی، نه با پسندها که همیشه این دو با هم اشـتباه می‌شوند و ما به غلط پسند زمان را مقیاس می‌گیریم. دینی که با پسـند مردم بخواهد انطباق پیدا کند، دین نیست؛ همان «لو اتبع الحق اهوائهم» (مؤمنون-۷۱) اسـت. دین آمده که پسندها را براساس نیازها (با دستورات و سازوکارهای خود) تطبیق دهد، ولی خودش هم باید با نیازهای واقعی و فطری هماهنگ باشد.[1]

۱- اسلام و توسعه، شهید مرتضی مطهری(ره)، ج۲۶، ص۱۳۱